

”

اینجا قطعه‌ای از بهشت است

بهشت

در همین حوالی

لیلا سادات اهل حق



سال‌هاست که بهشت زهرا بهترین انسان‌های زمانه را در دل خود جای داده است. سال‌هاست که اینجا عطر دیگری به خود گرفته. از همان زمان که خون مردم از ظلم جباران زمان به جوش آمد و با تمام وجود وارد میدان مبارزه با ظلم و کفر شدند. در این راه جان دادند و تن پاکشان در بهشت زهرا آرام گرفت. پس از پیروان راستینشان در میدانی دیگر مقابل دشمنان داخلی و خارجی ایستادند و باز هم شهید و شهید و شهید و بهشت زهرا شد زیارتگاه عاشقان. قطعه‌ای از بهشت که دل هر آشفته‌ای در آن آرام می‌گیرد. جایی که جامانده‌های قافله شهدا با ناله و فغان از یاران سفر کرده مدد می‌طلبیدند تا دستانشان را بگیرند و به اوج ببرند. آری بهشت زهرا، خود به تنهایی دانشگاه انسان‌سازی شد. دانشگاهی که هر سنگ آن کلاس درسی بی‌صداست. جایی که قدم زدن در آن انسان را برای ساعات و لحظاتی از زمین خاکی دور می‌کند و کسی چه می‌داند؛ شاید برای همیشه راهی به آسمان بیابی.....



پلارک از شهدای گردان عمار سال‌هاست به محلی برای زائران قبور شهدای دفاع مقدس تبدیل شده است. سید احمد آقا از توی قاب عکس حجله بالای مزارش به ما لبخند می‌زند. سنگ مزارش همیشه نمناک است.

شهدای مدافع حرم در امتداد راه شهیدان دفاع مقدس قدم برداشتند. حالا مزار این شهیدان امروزی در میان شهدای دیروز جا گرفته است. برای زیارت قبور شهدای مدافع حرم باید سراغ قطعه‌های ۲۶، ۲۹، ۵۰ و ۵۳ را بگیرید.

یادمان شهدای هفتم‌تیر خیلی‌ها را راهی قطعه ۲۴ بهشت زهرا می‌کند. در این قطعه بزرگ‌مردانی مانند شهید رجایی و شهید باهنر آرامیده‌اند. مزار سید مجتبی هاشمی فرمانده جنگ‌های نامنظم خرمشهر و آبادان هم از زائر خالی نمی‌ماند. شهدای تفحص شده در قطعه ۵۰ هم میهمانان زیادی دارند.



مدل ارادت مردم به شهدا

اینجا در بهشت زهرا و در قطعه شهدا یک چیز ثابت به چشم می‌خورد؛ آن هم مدل ارادت مردم به شهدا است. این یک مدل ثابت و از یک جنس است. مدل‌های متفاوتی از ارادت نداریم. همه یک مدل رفتار می‌کنند. مردم خودشان را در محضر کسانی می‌بینند که از دیگر آدم‌ها بهترند. هر کسی به گلزار شهدا می‌آید، پیش انسان‌های بهتر از خودش می‌آید. این مسأله در همه آدم‌ها، با هر نوع تفکر، نگاه و سبکی از معرفت به مقوله شهید و شهدا، یکسان است. همه خودشان را در محضر انسان‌های بهتر می‌بینند. وقتی به اینجا می‌آیند، بخواهند یا نخواهند، در زمان کوتاه یا بلند، بسته به وجود هر فرد، قطعا به سمت بهتر شدن حرکت می‌کنند. امکان ندارد کسی به سمت نور برود و بگوید من روشن نمی‌شوم. هر کسی به سمت نور برود روشن می‌شود، چه اراده کند و نکند. وقتی روشن شود خود را در یک حالت دیگر می‌بیند. حتماً و یقیناً آن حس خوب به دل آدم‌ها نشست است که مگر می‌آیند؛ وگرنه هر هفته نمی‌آیند و اگر نیابند دلتنگ می‌شوند. خیلی از جوانان با مترو می‌آیند و الزاماً اسباب راحتی برای آنها فراهم نیست. این نشان می‌دهد، این مسیر روی آنها تأثیر گذاشته است.

اینجا وقتی روی سنگ‌قبرها را می‌خوانی نوشته فرزند روح‌الله. آری نه تنها شهدای گمنام؛ بلکه همه شهدا فرزندان روح‌الله هستند. روح‌اللهی که آمد تا روح الهی را در جان مردم تازه کند و برای همه فرزندان ایران، پدری. و حال بسیاری از آنها در اینجا آرمیده‌اند تا روی زمین قطعه‌ای از بهشت بنا کنند. خیلی‌ها همین که وارد قطعه شهدا می‌شوند به رسم ادب، سراغ قطعه سرداران بی‌پلاک را می‌گیرند. ردیف‌هایی که حالا بیشتر از سی سال است آرامستان شهدای بی‌نام و نشان شده است. سن و سال‌شان معلوم نیست. کسی نمی‌داند اهل کجا هستند. رازشان را کرخه می‌داند، دشت دهلویه، پادگان دوکوهه و.... اهل اینجا با عملیات فتح‌المبین آشنا هستند.

اگر قصد تازه کردن این دیدار سراسر لطف را دارید باید خودتان را به قطعه ۴۴ بهشت زهرا برسانید.

قطعه شهدای گمنام

بیش از ۴ هزار شهید گمنام در بهشت زهرا دفن شده‌اند. مزار ۵۰۰ هزار نفر از آنها در قطعه ۴۴ است و سایر آنها میهمان قطعات و ردیف‌های دیگر شده‌اند.

قطعه فرماندهان خاکی

به سمت قطعه ۲۴ حرکت می‌کنیم. در این تکه از بهشت سرداران نام‌آوری آرمیده‌اند که هرکدام‌شان طلایه‌دار فتوحات به‌یادماندنی در ۸ سال عاشقی برای این آب و خاک بودند. محمد بروجردی، جواد فکوری، سید موسی نامجو، سید رضا حسینی، کمیل میرزازاده، علی قمی، علیرضا موحد دانش، علی اصغر رنجبران، یوسف کلاه‌دوز و حاج سلمان طرقی نام‌های بزرگی هستند که در این قطعه در کنار آنها قدم می‌زنید.

عشق به سید شهیدان اهل قلم ما را برسان پراسان به قطعه ۲۹ می‌رساند. آنجا چشم‌مان به مزار مبارک شهید ستاری، شهید اردستانی و چند شهید شاخص دیگر افتاد و به رسم ادب فاتحه‌ای نثار روح بلندشان کردیم.

قطعه ۲۶

حوالی قطعه ۲۶ خیلی‌ها رد و نشانی از مزار شهید عطری بهشت زهرا می‌خواهند. مزار سید احمد

همه کارماو انجام می‌دم تا صبح زود از خونه پیام به سمت بهشت. آخه اینجا واقعاً خود بهشته، هواش، صدای پرنده‌هاش، درختاش، مسیرش، بوش. آره بوش... من که تا حالا بهشت نرفتم؛ اما آگه بخوام توصیفش کنم می‌گم بهشت زهرا همون بهشت خداست. وقتایی که نم‌نم بارون می‌زنه، اینجا رو دیگه نمی‌شه وصف کرد. فقط باید باشی تا ببینی. مسیری که از مترو خارج می‌شی تا به قطعه‌های شهدا برسی، اموات دفن. شاید براتون عجیب باشه؛ ولی من اونجا دوستای زیادی دارم....

اولیش یه خانم عارف زاهده که اسمش روح‌انگیزه. بعدیش یه آقاییه که چشم‌ماش باهات حرف می‌زنه انگار با نگاهش داره التماس می‌کنه...

از بین اموات که بگذریم می‌رسیم به قطعه شهدا. اونقدر قشنگه که انگار امام حسین علیه‌السلام اونجا بوده، شب رو با بچه‌ها به درد دل نشست و اونا براش خاطره‌های شلمچه و هویزه، نهر خین، طلایه و واروند و قصه کربلای چهار و اینکه چجوری لو رفتن و شکست عملیات و... رو تعریف کردن.

آره. بهتر از این نمی‌شه عطر اونجا رو وصف کرد؛ انگار که حسین علیه‌السلام به دیدار شهدا اومده و حالا این بو، عطر امامه که اونجا مونده و ما صبح جمعه استشمامش می‌کنیم.

از بین شهدای مدافع حرم که رد بشیم و اون مسیر رو تا انتها بریم؛ می‌رسیم به قطعه ۲۷، پناهگاه من! شهید مجید پازوکی، شهید تفحص....

بعد از اون قطعه شهدای انقلابی شهدای انقلاب خیلی مظلومن، توی یه قطعه بین اموات، تک و توک باید برگردی و پیدا شون کنی و از سنگ مزارهای سیاه و زشتی که پشتش آرم بنیاد شهید خورده تشخیص بدی که این شهید.

طلبه جوونی که زیر شکنجه وحشیانه ساواک شهید شده. خانمی که با شوهرش دستگیر می‌شه و چند روز بعد شهید می‌شن.

معلمی که زیر شکنجه ساواک شهید شده. دقیقاً وقتی وسط اون قطعه وایسی می‌بینی یکی راست، یکی بالا، یکی چپ، یکی دورتر، یکی دور و دورتر مزارهای شهداست. شهدای انقلاب مظلوم‌ترین....

می‌دونستین تو بهشت، جهنم هم داریم؟

آره جهنم....

قطعه منافقین....

فکر کن وسط یه جاده ایستادی، طرف راست بهشته که شهدان و طرف چپ جهنمه که منافقین، اونجا جنگ درونی با خودت شروع می‌شه...

و اونجا از هزاران کلاس درس و اخلاق بهتر می‌آموزی. قطعه منافقین با درختای سوخته و کلاغای زیاد و سنگای شکسته.....

از اینم که بگذریم، گاهی تو بهشت که راه می‌رم به این فکر می‌کنم که یه روزی شهید مجید پازوکی، شهید هادی ذوالفقاری، علیرضا مصطفوی و... توی این مسیر اومدن و رفتن. شاید دقیقاً همین مسیری که الان من دارم میرم قدمگاه اون‌ها هم باشه؛ اما اومدن اون‌ها کجا و اومدن من کجا؟؟؟

اونا اومدن و شهادتشون از شهدا گرفتن و خودشون شهید شدن؛ اما من چی؟

با معرفت اومدن و رفتن و موندن....

راستی شهدا رفتن یا موندن؟؟!!!!

شهدا عند ربهم یرزقونند و از مزارهاشون عطر پسر علی علیه‌السلام به مشام می‌رسه.... عطر فاطمه سلام‌الله‌علیها

عطر سیب....

گفتم که می‌روم اما ماندم

از قافله ستاره‌ها جا ماندم

صبح آمد و دیدم که هنوز

با آن همه ادعا فقط من ماندم